

سورثا لیسم در داستان سه قطره خون صادق هدایت

دکتر رحیم کوشش شبستری
استاد یار دانشگاه ارومیه
تقیه زنگنه
دانشجوی کارشناسی ارشد دانشگاه ارومیه

چکیده

"سه قطره خون" که آثار دوره اول شکفتگی کار هدایت است از نخستین آثار او به شمار می آید. در سه قطره خون، داستان ها جنبه ی مالیخولیایی دارند و فضای اثر سوررالیستی و فراواقعی به چشم می خورد در واقع سه قطره خون همگام با شاهکار صادق هدایت یعنی بوف کور پیش می رود اگرچه از نظر قدرت ادبی به پای بوف کور نمی رسد ولی از آنجا که فضای حاکم بر آن مانند بوف کور است از این نظر دومین شاهکار صادق هدایت به شمار می رود. در سه قطره خون "مرگ" در قالب مجازات و مکافات تنها مضمونی می شود که به سوررالیستی کردن این اثر کمک می کند از این رو "سه قطره خون" کابوس وحشتناکی می شود که ذهنیت آشفته و وهم زده ی شخصیت اصلی داستان آن را پیش می برد.

در سه قطره خون ویژگی های یک اثر سوررالیستی به روشنی دیده میشود. تکرار مدام شخصیت های داستان در یکدیگر که هر کدام چند واحد زنجیری و در عین حال مستقل هستند.

هر کدام هم خود و هم تکرار دیگری است. و این تکرار است که ساختار اصلی و اساس "سه قطره خون" را می سازد.

شخصیت های سه قطره خون هیچ کدام کلی تو ازی نیستند، هر شخصیت به گونه ای، شخصیت دیگر را تفسیر میکند.

در این داستان هدایت دنیای بیرون را برای تبیین دنیای درونی فرد به خدمت می گیرد و در آن هیچ گونه تسلسل زمانی، ترتیب وقایع یا تکامل شخصیت و در کل عناصر بیانی داستان نویسی سنتی وجود ندارد.

از یک طرف شخصیت‌ها زاییده‌ی ذهن تخیل‌راوی‌اند و از طرفی دیگر با حضورپررنگ‌انها در درون روایت ترکیبی نو در کنار یکدیگر قرار داده می‌شود و اثر هنری قوی می‌آفریند که با داستان‌های سنتی پیش متفاوت است.

در چنین ساختاری، واقعیت و خیال، بیداری و رویا، خود آگاه و ناخود آگاه، همه و همه در هم می‌آمیزد و اثری فشرده و در عین حال پیچیده را در نوع خود به خواننده ارائه می‌دهد. در این مقاله ضمن نگاهی کوتاه به تاریخچه‌ی سوررئالیسم به بررسی سوررئالیسم در سه قطره خون پرداخته شده است.

کلیدواژه: سوررئالیسم، سه قطره خون، صادق هدایت، نقد

مقدمه

«سوررئالیسم اساس کار خود را بر تداعی آزاد، معانی و افکار و تصاویر و نوعی خلسه و رویا می‌گذارد و می‌کوشد تا به خلاقیت هنری جنبه‌ی خود بخود بدهد. اما برخلاف آنچه هنرمند سوررئالیست می‌پندارد، تداعی آزاد معانی و دنیای رویا‌ها هیچ یک در حقیقت، آزاد و بی‌قانون نیست و در آفرینش‌های هنری هیچ چیز صرفاً خود به خود به وجود نمی‌آید. تجربیات فروید و یونگ، نشان داد که دنیای ضمیر باطن و رویا آنقدرها هم دستخوش هرج و مرج و بی‌قانونی نیست، بلکه تابع سلطه‌ی آهنگین الزامات و ضرورت‌های ناخود آگاه است.

آنگونه که میله‌های پژمرده و واپس زده که به صورت عقده‌های روحی در آمده است، همواره راه را بر "گریزهای ذهنی" و خیال پردازی تنگ می‌کند. بنابراین آزادترین و بی‌بند و بارترین تخیلات و توهمات، تابع انگیزه‌های ذهنی معینی است که علی‌رغم شکل واژگونه و غیرواقعی خود از واقعیت‌های خارجی سرچشمه گرفته است.» (پرهام، ۱۳۶۲: ۱۳۸)

«مهمترین ویژگی سوررئالیسم آن بود که تخیل در این سبک مرزی داشت و تا آن جا مورد استفاده قرار می‌گرفت که می‌شد به آن صورت عینی بخشید. بدین ترتیب سوررئالیسم از ذهنیت‌گرایی محض و انتزاع‌گرایی پرهیز می‌کند و همچنانکه با یک دست، واقعیت را از خود می‌داند، با دست دیگر خواهان آن است. سوررئالیسم را در این معنی می‌توان هنر واقع‌گرایی تخیل‌ناامید، زیرا سوررئالیسم تخیلی را می‌آفریند که پیش از وجود نداشته است.» (آل احمد، ۱۳۷۷: ۹۵)

«رویا، تخیل، دیوانگی، خلاف اخلاق‌گری جاری، سنت‌های قابل احترام اجتماعی و ادبی و ضمیر پنهان جایگاه ارزشمندی در سوررئالیسم پیدا می‌کند و جای منطق را بی‌منطقی، نظم را بی‌انضباطی، تربیت و ادب را هرج و مرج، دینداری را بی‌دینی می‌گیرد.» (ثروت، ۱۳۸۵: ۲۵۳)

مریم دانایی برومند در کتاب ارزیابی آثار و ارای صادق هدایت به نقل از مقاله‌ی نقدی بر سه قطره خون صادق هدایت نوشته جلال آل احمد، می‌نویسد: «سه قطره خون مجموعه‌ی یازده داستان است در خود داستان "سه قطره خون" و در "چنگال" آن نمونه‌ای از نوول‌های اگزانتریک هدایت می‌بینیم که جای پای از "ادگار آلن پو" در آن‌ها نمایان است. به خصوص در سه قطره خون که از برخی لحاظ قابل قیاس با "گره سیاه" آلن پو است. "طلب آمرزش"، "لاله" و "محلل"، سه داستان از دلهره‌ها و ناراحتی‌های مردم خرده‌پا - بورژوا به شمار می‌رود که هدایت در توصیف زندگی آنان استادی مسلمی نشان داده است. "گجسته دژ" در عین حال که جنبه‌ی مالیخولیایی "سه قطره خون" را حفظ کرده است، جسته‌جویی در گذشته است، گذشته‌ای که هدایت در "مازیار" و در "سایه مغول" نیز به تکاپوی آن برخاسته.

"گرداب" و "آینه شکسته" و صورتک‌ها سه داستان از زندگی فرنگی مآب است که نه دیگر ملاک‌های قدیمی زندگی برایشان اصالتی دارد و نه هنوز در زندگی تقلیدی از اروپا جای پای استواری یافته‌اند؛ اما "داش آکل" یک حماسه است، حماسه‌ی مردانگی‌ها و خودخوری‌های غرور آمیز پهلوان قداره بندی که عشق یک دختر خوارش کرده اما "مردی که نفسش را کشت" داستان بیداری مرد کتاب خوانده و خداپرستی است که همه عمر لب به می‌تر نکرده است و این بیداری در فسق و بدنامی صورت می‌گیرد که میرزا حسنعلی، قهرمان متواضع داستان تاب آن را ندارد و خودکشی می‌کند.» (دانایی برومند، ۱۳۷۴: ۱۰۸)

بحث

سه قطره خون داستانی با مایه‌های سمبولیک و سوررئالیستی است که در آن تکنیک عکس برگردانی (mirror imagery) استفاده زیادی شده است.

«این اثر احتمالاً کاملترین روان - داستان هدایت بعد از بوف کور است. اینجا هم فضا سوررئالیستی است، فن استفاده از عکس برگردان‌های متعدد و سیعا به کار رفته و کل داستان اشاره به مسئله‌ی مبهم و طفره آمیز دارد. سه قطره خون مانند بوف کور از دو بخش تشکیل شده است. زندگی فعلی و زندگی گذشته با این فرق که گذشته در اینجا ملموس و معاصر است، حال آنکه در بوف کور مجرد و کهن است. بخش یک با

راوی ، یعنی احمد شروع می شود که از خود و محیط اطرافش در دارالمجانینی که یک سال و اندی است در آن اقامت دارد ، حرف می زند». (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۱۷۸-۱۷۹)

داستان از زبان راوی آغاز میشود او یکسال است که در تیمارستان بستری است و هفته دیگر آزاد خواهد شد درست مانند پرنده ای که در قفس بوده او دغدغه هایش و درد هایش را باید روی کاغذ بنویسد ، تنهادهلخوشی راوی میتواند کاغذ و قلم باشد : "چیزی که آنقدر آرزو میکردم ، چیزی که آنقدر انتظارش را داشتم" (هدایت، ۱۳۱۱، ۹)

تنها چیزی که میتواند بر کاغذ بیارد ، واژه «سه قطره خون» است و این آغاز زیبایی میشود برای این داستان و تمهیدی برای آماده کردن ذهن خواننده .

بعد از آن آغاز میکند که از دردش بگوید :شب تا صبح از صدای گریه بیدارم .با این جمله اولین گره در داستان ایجاد میشود و بعد از آن از روز های بد و دراز بیمارستان سخن میگوید :روز های دراز و ساعت های ترسناک با «مردمان عجیب و غریب »

در این بخش به معرفی تک تک اعضای تیمارستان می پردازد " حسن " که « همه ی آرزویش این است ، یک دست اشکنه را با چهار تا نان سنگک بخورد» " محمد علی" که ظاهرا کنترل شام را برعهده دارد تا کسانی مانند حسن به غذای دیگران تجاوز نکنند و " آقای دکتر" که طبابت تیمارستان را برعهده دارد و نیز دیوانه ای که " می گفتند او قصاب بوده، به شکم پاره کردن عادت داشته " شکم خود را چون پاره می کند او را به زندان پایین حیاط منتقل می کنند و دیوانه ی دیگری که " با ناخن چشم خود را ترکانده بود" در میان این ها " صغرا سلطان" نیز یافت می شود ، پیرزنی که خودش را دختری چهارده ساله تصور می کند و " تقی " که عاشق صغرا سلطان شده است

آدم های عجیب و تو در تویی که دچار هذیان و یا جنون درد و شکنجه شده اند و به دنیای هزار توی درون پناه برده اند.

«در بخش اول احمد را در دارالمجانین می یابیم که شب ها تا صبح از ناله ی ترسناک یک گریه خوابش نمی برد . یکی از بیماران قصابی است که یک بار شکمش را با تیله شکسته پاره کرده و امعاء خود را بیرون کشیده بود. چون به قول احمد " به شکم پاره کردن عادت داشته".

ناظم دارالمجانین که تا اندازه ای عکس برگردان احمد است- به نظر او خود دیوانه است ، چون دائما در انتهای باغ بالا و پایین می رود و زیر درخت کاج را نگاه می کند.» (کاتوزیان ، ۱۳۸۱: ۹۷)

« در بخش دو ، احمد دوباره دوران قبل از آمدن به دارالمجانین ، صحبت می کند او و بهترین رفیقش سیاوش ، نامزد دو خواهر ، دختر عموهای سیاوش بودند ، سیاوش عکس برگردان احمد است ؛ دو خواهر نیز عکس برگرداندند: یکی از آن ها حتی اسمش هم به میان نمی آید و در هیچ کجای داستان ظاهر نمی شود» (کاتوزیان، ۱۳۷۷: ۱۷۹).

هدایت در سه قطره خون از نهایت صرفه جویی سود جسته است یعنی به جای پراکندگی وقایع ، همه چیز به گونه ای فشرده عرضه می شود.

« فشرده‌گی از طریق خلاصه کردن همان بیرون در ذهن را وی به دست می آید. هدایت به جای آنکه مانند اغلب داستان های سستی و حتی برخی از داستان های ذهنی راوی را در درون دنیای وسیع تر قرار دهد، کل دنیای خارج را در ذهن او می گنجاند. مثلا در زمانی چون " خشم و هیاهو " ذهن " بنجی " دیوانه در تقابل و ارتباط با دنیای خارج و ذهن دیگر شخصیت ها قرار می گیرد، از این رو روایت " بنجی " و تصویری که از اطراف خود می دهد تعدیل می شود. ولی در سه قطره خون ما تنها با ذهن " میرزا احمد خان " مواجهیم ، و تنها از طریق اشارات و سمبل های داستانی به مسایل پی می بریم که در تقابل حرف ها و اعتقادات راوی است . محیط خارج از ذهن " میرزا احمد خان " محدود است به تیمارستان و اتاق " سیاوش " که اتاقی شبیه اتاق راوی در تیمارستان است. اما همه این ها به توصیفات (یعنی همراه با تغییرات ، حذف ، یا تاکید و تکرار ها) راوی از آنها محدود شده اند. (هدایت ، ۱۳۸۳: ۵۴،۵۳)

موضوع

شرح ماجرای گربه ای به نام نازی است. «موضوع مانند تنه ی درخت، شاخه ها و برگ های داستان را حول خود نگه می دارد. اندامها به اجزای داستان و گفتار ها و وقایع داستان گرد یک موضوع شکل میگیرند.» (مستور، ۱۳۷۹: ۲۸)

در این داستان نیز اگرچه دیالوگ ها کم است اما در بخش اصلی داستان است که گفتگوی بین سیاوش و احمد در مورد گربه که موضوع داستان است.

تمام وقایع داستان مستقیم با موضوع آن که کشتن گربه است ارتباط تنگاتنگ خود را تا پایان حفظ می کند این موضوع که از دنیای ذهنی راوی نشات می گیرد، از آشفتگی های درونی یک دیوانه موضوع اثر را با دنیای سوررئالیسم منطبق می کند، تمام داستان حول درگیری دیوانه ای راجع به سه قطره خون که پای درخت کاج ریخته است می چرخد اگرچه ممکن است با دنیای بیرون هماهنگ نباشد.

حلقه ی ارتباط اول

از شخصیت های تیمارستان آنکه پررنگ تر از دیگران به چشم می خورد " ناظم " است : " او دست تمام دیوانه ها را از پشت بسته ، همیشه با آن دماغ بزرگ و چشم های کوچک به شکل وافوری ها ته باغ زیر درخت کاج قدم می زند ، گاهی خم می شود ، پایین درخت را نگاه می کند ، هر که او را می بیند می گوید چه ادم بی آزار و بیچاره ای که گیر یک مشت دیوانه افتاده " (هدایت ، ۱۳۱۱ : ۱۲)

بعد از آن راوی در قالب یک شخصیت " پارانویید " فضای بیرون را که قدم زدن ناظم زیر درخت کاج است ، با دنیای درون خود که از سه قطره خون ضجر می کشد ، منطبق می کند و با قاطعیت می گوید : " من می دانم آنجا زیر درخت سه قطره خون روی زمین چکیده " (هدایت ، ۱۳۱۱ ، ۱۲)

در اینجا با واژه های کلیدی " گربه " و " سه قطره خون " راه برای بخش دیگر داستان گشوده می شود. بعد از آن راوی با قید " دیروز " ، همان قیدی که در آغاز داستان از آن استفاده می کند ، به ادامه ی داستان می پردازد آن هم با ذهنیت خود ؛ در واقع هر حادثه ای تنها توقعات درونی او را تقویت می کند : " دیروز بود دنبال یک گربه ی گل باقالی کرد ، همین که حیوان از درخت کاج جلو پنجره اش بالا رفت ، به قراول دم در گفت حیوان را با تیر بزند. این سه قطره خون مال گربه است ولی از خودش که بپرسند می گوید مال مرغ حق است (هدایت ، ۱۳۱۱ : ۱۲)

حلقه ی ارتباط دوم

در پایان بخش دوم حضور " عباس " که رفیق و همسایه ی راوی است، دیده می شود. " عباس خودش را پیغمبر و شاعر می داند. در ضمن خودش را تارزن ماهری نیز می داند " یک شعر هم گفته که روزی هشت بار می خواند.

در واقع شعری که عباس می خواند ، پیوند دهنده و نشان دهنده ی تکرار شخصیت عباس و ناظم درهم می شود و درونیات مشترک آن دوبا هم است .

در این بخش که بخش پایانی داستان است با شخصیت دیگری به نام " سیاوش " روبرو می شویم : سیاوش بهترین رفیق هم مدرسه ای راوی است.

او برای راوی ، یاد آور حکایت " نازی " گربه ی ماده ای است که به جرم رفتن با گربه ی نر ولگرد، کشته می شود.

درون مایه‌ی سه قطره خون بر پایه‌ی ابهام، ابهام بنیان گذاشته شده است، طرح پیچیده و گره افکنی‌های معمول که از ویژگی‌های دیگر آثار صادق هدایت است در این داستان به چشم می‌خورد و حضور شخصیت‌های عامه خواننده را به شخصیت‌های روایت بیشتر نزدیک می‌کند در هر حال اگر هدف نهایی یک اثر هنری تاثیر گذاری بر مخاطب باشد این هدف از طریق برانگیختن حس صمیمیت به وجود می‌آید و از پس این کار تنها نویسندگان پر احساس بر می‌آید.

از طرفی شروع داستان با پرسش است که باعث برانگیختن حسی در خواننده می‌شود و او را به خواندن ادامه داستان ترغیب می‌کند از طرفی این پرسش‌ها حس کنجکاوی خواننده را تحریک می‌کند: "آیا همان طور که ناظم وعده داد من حالا به کلی معالجه شده‌ام و هفته‌ی دیگر آزاد خواهم شد؟ آیا ناخوش بوده‌ام؟" (هدایت، ۱۳۱۱: ۹)

پرسش‌ها در واقع گره‌های طرح هستند که در داستان بازگشودن آنها باعث گسترش داستان می‌شود

زمان و مکان

در واقع نویسنده یک اثر سوررئالیستی زمان و مکان را تنها وسیله‌ای قرار می‌دهد برای پیشبرد درونیات خود.

سه قطره خون از آنجا که یک اثر سوررئالیستی به شمار می‌رود؛ زمان و مکان در آن بسیار در هم و پیچیده شده است و خواننده را تنها با فضایی مه‌آلود و تاریک و مکانی گیج‌کننده‌ای روبرو می‌کند در واقع زمان و مکان چندان در اصل این گونه داستان‌ها تغییری ایجاد نمی‌کنند. اما از آنجا که یک اثر سوررئالیستی واقعیت و خیال را در هم می‌آمیزد و به همان اندازه که به تخیل که اساس کار است توجه می‌شود به واقعیت نیز توجه می‌شود؛ بنابراین نویسنده تلاش می‌کند که فضایی را به تصویر بکشد که چندان از واقعیت فاصله نگیرد.

سه قطره خون در واقع یک داستان روانی و درونی است که گفتارها جنبه‌ی عقلانی خود را از دست داده اند و قلم با حرکتی مالیخولیایی بی‌آنکه به انتها برسد به ابتدا باز می‌گردد و دوباره از ابتدا به انتها پرش می‌کند و به همین ترتیب پیش می‌رود تا جایی که خواننده به این نتیجه می‌رسد که ابتدا و انتها یکی است زمان در این داستان، اگرچه دیروز است یعنی گذشته اما این گذشته مشخص نیست که درست چه زمانی است سرگذشت درد‌ها و رنج‌هایش، درونیاتش که روح او را مثل خوره می‌تراشد بیان سرگذشت یک

دیوانه که جامعه او را از خودش رانده است میکند و خواننده را به اعماق افکار و احساسات خود راه می دهد.

«مانند بوف کور، بخش اول سه قطره خون در زمان حال رخ می دهد، و روایت متزعی از بخش دوم است که در گذشته اتفاق افتاده، جز اینکه گذشته در اینجا تاریخ ملموس است و بر خلاف بوف کور، تجربه ی مجددی از زندگی قبلی نیست

» از نظر زمان این داستان زمان خاصی ندارد. می تواند در گذشته باشد، حال باشد، یا در آینده. مکان البته واقعه در ایران است ولی در کدام شهر؟ کدام محل؟ مطلقاً معلوم نیست، این دیوانه خانه و این خانه ها در هر شهری از این مملکت می تواند جای داشته باشد» (هدایت، ۱۳۸۳: ۲۱).

سه قطره خون تداوم کمال یافت تر " زنده به گور" است. راوی این اثر، ذهنیت خود را به شکلی ساده روایت می کند؛ در اینجا اما با تکرار جزئیات در موقعیت های متفاوت، ساختاری شاعرانه پدید می آید، گردنده در عین حال فرورونده در عمق ذهنیت میرزا احمد خان که در هر چرخش به شکل دیگر در می آید. در واقع این داستان دو قهرمان اصلی دارد: میرزا احمد خان و زن. جنبه های گوناگون شخصیت های دیگر در این دو تجلی می کند تا " سوگنامه ی آرزوی کام نیافته" سروده شود.

«زمان ها و مکان ها در هم می پیچند تا همه چیز از ورای پرده ای از وهم و کابوس رخ بنماید. سه قطره خون استعاره ای است که قرار است از ورای بافت شاعرانه ی داستان شکل بگیرد.

هدایت فضایی تو در تو و گیج کننده می سازد که در آن قصه ای در قصه ای دیگر در می آمیزد. ماجراها شباهت بسیار به ماجراهای بوف کور دارند: گریه ی مرده ای که باز می گردد تا سیاوش را گرفتار کابوس و جنون سه قطره خون کند، بازگشت زن اثری به دنیای زندگان را تداعی می کند. سپس داستان گریه به داستان رخساره پیوند می خورد تا بی وفایی معشوقه را بازتاب دهد که ظاهراً به دیدار او آمده اما دارد با سیاوش می رود.

تصویر بنیادین " معشوقه ای که با دیگری می رود" در آثار صادق هدایت، نوعی ادراک به شکست در عشق است. در واقع ناظم، عباس و سیاوش همه جلوه هایی از شخصیت متناقض و پیچیده ی میرزا احمد خان اند - جنبه ی خنزر پزیری او؟ - که رقیب او می شوند و معشوقه با آنان می رود و احمد خان آرزوی کشتن آن ها را در سر می پروراند... همه چیز در ذهن می گذرد، توصیف های عینی نیز بهانه ای برای فرو رفتن به اعماق گرداب های روح است. هدایت موفق می شود با ساختن فضای مه آلودی که در آن اطمینانی

به هیچ نیست ، تشویش های ناشی از احساس عدم امنیت روشنفکری آشفته ذهن را القا کند» (رک میر عابدینی، ۱۳۷۷: ۱۰۱-۱۰۳)

شخصیت ها

« احمد / عباس در دارالمجانین عکس برگردان احمد/ سیاوش در بخش دوم داستان است. و گربه ماده و نیز نامزد/ دختر عمو هم در هر دو بخش داستان به شکلی حضور دارند .

گربه ی ماده ترکیبی از زن اثری و زن لکاته را در بوف کور است. گربه ی نر ، قابل مقایسه با " رجاله ها " ی بوف کور است که درست مانند زن اثری و زن لکاته در بوف کور به طرز اسرار آمیزی می میرد یا کشته می شود.

گربه ی نری که با گربه ی ماده سیاوش عشقبازی می کند نمونه ی دیگری از همان رجاله است که لکاته را جذب می کند».(هدایت، ۱۳۸۳: ۷۰)

شخصیت های افراد تیمارستان بجز ناظم شخصیتی ایستا هستند که در طول داستان نیاز به تحول آنان نداریم.

در کنار این شخصیت ها ناظم / احمد/سیاوش/عباس، شخصیت های پویای داستان هستند که هر کدام تکرار دیگری است از آنجا که داستان کوتاه بر خلاف رمان و حتی داستان بلند امکان پرداخت شخصیت ها بسیار محدود است از این رو با یک یا دو شخصیت روبرو هستیم . در این جا هم ناظم / احمد / سیاوش/عباس، همه یک شخصیت در قالب های گوناگون هستند، نازی/رخساره/صغرا سلطان نیز همین طور؛ پس در این جا با دو شخصیت پویای احمد و رخساره روبرو هستیم.

« اطلاعات ما درباره ی شخصیت های داستان بسیار مختصر است . خواننده بیشتر باید با توسل به قوه ی تخیل خود این شخصیت ها را تجسم کند . نه درست سن آنها را می دانیم ، نه چهره و ظاهر آن ها را می شناسیم ، نه از خلق و خو و کسب و کار آن اطلاع دقیقی داریم . ما فقط رابطه ی آنها با یکدیگر در حد داستان می شناسیم و اطلاعات ما درباره ی شخصیت ها محدود است . بعضی شخصیت ها فقط مورد یک اشاره ی گذرا قرار می گیرند و بعد تمام می شود . یک لحظه ظاهر می شوند و بعد ناپدید. صحنه ها و حادثه ها و دیالوگ ها مختصر و فشرده و در حال فرارند. تنها جایی که هیچ عجله ای در کار نیست داستان گربه است . گویی همه ی این انسان ها و حرف ها و اداهایشان فراهم آمده اند که این گربه الواتی کند و شب ها نعره بکشد و بالاخره هم گرفتار یک ششلول شود .

مهمترین شخصیت این داستان " گربه " است . این گربه از نظر ظاهری ، حالات و احوال ، صدا ها ، حرکات و عواطف و احساسات و مخصوصا حالات غریزی با شرحی بسیار زیبا و به تفصیل در این داستان آمده است .

اصولا شرح مفصل داستان درباره گربه است و حتی انسان ها درور محوری که گربه در وسط آن قرار گرفت می چرخند . ما در بوف کور نیز کم و بیش چنین الگویی داریم ، ولی در بوف کور تمام شخصیت ها در حد بسیار مطلوبی تشریح می شوند ، شکافته میشوند ، خواننده درباره ی هر یک بسیار می داند. در سه قطره خون خواننده تقریبا چیزی نمی داند.». (هدایت، ۱۳۸۳: ۲۲)

از آن جا که داستان حول محور یک گربه می چرخد ، نویسنده از زبان سیاوش گربه را دقیق و شبیه یک دختر اثری "توصیف می کند . در واقع هدایت در بسیاری از مواقع تن به توصیف نمی دهد ، مگر این که شخصیت اصلی را که همه ی دردهای نویسنده از اوست.

برخوردی که سیاوش با گربه ماده دارد درست مانند برخوردی است که در بوف کور با " لکاته " و " زن اثری " دارد: " با دو تا چشم درشت مثل چشم های سرمه کشیده . روی پشتش نقش و نگارهای مرتب بود ، مثل اینکه روی کاغذ آب خشک کن فولادی جوهر ریخته باشند و بعد آن را از میان تا کرده باشند . روز ها که از مدرسه برمی گشتم نازی جلوم می دوید ، میو میو می کرد، خودش را به من می مالید ، وقتی که می نشستم از سر و کولم بالا می رفت ، پوزه اش را به صورتم می زد ، با زبان زبرش پیشانیم را می لیسید و اصرار داشت که او را ببوسم " (هدایت، ۱۳۱۱: ۱۵)

برخوردی که سیاوش با گربه ماده می کند ، برخورد یک عاشق شکست خورده با معشوق بی وفا است که در نهایت از سر غیرت باید رقیب او کشته شود: " نگاه های نازی از همه چیز پرمعنی تر بود گاهی احساسات آدمی را نشان می داد ؛ به طوری که انسان بی اختیار از خودش می پرسید در پس این کله ی پشم آلود ، پشت این چشم های سبز مرموز چه فکریایی و چه احساساتی موج می زند " (هدایت، ۱۳۱۱: ۱۷)

"گربه های لوس خانگی و پاکیزه " نمادی از راوی داستان است که مطابقت می کند با راوی در بوف کور که لکاته او را پس می زند؛ در این جا " نازی " برای انتخاب همسر و در عشق ورزی " گربه های پاکیزه و لوس خانگی در نزد او جلوه ای ندارد و برعکس " گربه های روی تیغه ی دیوار ها ، گربه های دزد لاغر ولگرد و گرسنه که پوست آنه بوی اصلی نژادشان را می دهد " که نمادی از "رجاله ها" در بوف کور است ؛ را به خود جلب می کند.

« یک داستان از هدایت دیده نمی شود که در آن رفتار و روش یک یا چند تن را به گونه‌های از رفتار و روش جانوران اهلی مانند نکرده باشد.

جانوران اعم از نر و ماده در آثار تخیلی و نیمه فلسفی هدایت جای استواری دارند.... در نوشته های هدایت تمایلی احساس می شود که آدمیان را به سوی سطح حیوانی سوق دهد و ایشان را در آن سطح همسان سازد، نه آن که آن گونه که پنداشته اند جانوران را به سطح آدمیان ببرد، " پات" در مجموعه ی سگ و لگرد نمونه ی عالی این موضوع است، پات به گونه ای یا نوعی مسیح است که در میان مثنی آدمیان بی حس و عاری از احساس افتاده که سرشان در میان لجن زار پیرامون فرو رفته است.» (دانایی برومند، ۱۳۷۴: ۱۷۴-۱۷۵)

آنچه در مورد آثار هدایت می توان گفت این است که او بیشتر آثار خود از زبان قهرمانان خود که در بیشتر جاها دردها و خوره های زندگی خود هدایت است از دریدن نقاب سالوس گران و ریا کاران عصر خود و به تصویر کشیدن خفقان جامعه از هیچ تلاشی فرو گذار نمی کند و وقتی که فریادش به جایی نمی رسد، در تنهایی خودش فرو می رود، از درون می پوسد و به دنیای حیوانات پناه می برد.

دیوانگی

دیوانگان تا حد زیادی قربانی تخیلات خود هستند، تخیل حاکم بر امور زندگی دیوانه می شود و عدم رعایت برخی از قوانین طبیعی باعث مجازات و برخورد اجتماع با آنها می شود، آنها به تیمارستان رانده می شوند، دیوانگان با اندیشه های طبیعی قطع رابطه کرده اند و از امکانات ناشناخته ی ذهن نهایت استفاده را می کنند؛ راهی را که مناسب خود است می یابند و آن را پیش می روند، حتی اگر با جهان بیرون متضاد باشد، آنها شیفته ی جهان درون هستند؛ اگرچه تنها به دنیای درون خود به طور کامل اکتفا نمی کنند و تمام پدیده های خارج را گرد ذهنیات و درونیات خود تجزیه و تحلیل می کنند.

«سوررئالیست ها پیوسته به این جدا کردن و زندانی کردن افرادی که، در نظر آنها، بعضی از راههای رفتنی باشند و چه نباشند، چه خواستنی باشند و چه خطرناک، از نظر آن اهمیتی ندارد: باید دیوانگان را آدم های سرکشی دید شیفته ی اینکه جهان درون خویشان را تا حد اعلا رشد دهند، بی آنکه کوچک ترین توجهی به ضروریات روزمره داشته باشند» (سید حسینی، ۱۳۸۵: ۸۴۱)

وقتی که اندیشه و فکر در قطع رابطه با دنیای بیرون به سر می برد، توقعات انحرافی و خودخواهانه توسعه می یابد، در سه قطره خون نیز زمانی که دختر جوانی به دیدن عباس می آید راوی با قاطعیت می گوید که

ان دختر به دیدن او آمده: "آن دختر به من می خندید، پیدا بود که مرا دوست دارد، اصلا به هوای من آمده" (هدایت، ۱۳۱۱: ۱۳)

در سه قطره خون دامنه ی بدبینی و روحیه ی پارانوویاک راوی باعث می شود که حتی به گربه ای که در خانه است پیله کند و متهم به خیابت جفت او را مورد هدف گلوله قرار دهد؛ اگرچه بعد از کشتن گربه پشیمان است اما از درون، کار خود را درست ترین کار ممکن ارزیابی می کند و با دلایلی که ناشی از ابداعات ذهنی خود است این کار را توجیه می کند و ماجرا را با دوستش شرح می دهد و انتظار دارد که دیگران بپذیرند. داستان از همان ابتدا، هذیان و جنون راوی را به تصویر می کشد راوی ای که لحظه به لحظه درد های او بزرگ و بزرگتر می شود: آنجا که آقای دکتر را توصیف می کند می گوید "اگر من جای او بودم یک شب توی شام همه زهر می ریختم میدادم بخورند، آن وقت صبح توی باغ می ایستادم دستم را به کمرم می زدم، مرده ها را که می بردند تماشا می کردم" (هدایت، ۱۳۱۱: ۱۱)

وسواس شدید از ویژگی یک شخص دیوانه است، راوی می گوید: "اول که مرا اینجا آوردند، همین وسواس را داشتم که مبادا به من زهر بخوراند، دست به شام و ناهار نمی زدم تا اینکه محمد علی از آن می چشید آن وقت می خوردم، شب ها هراسان از خواب می پریدم، به خیالم که آمده اند مرا بکشند." (هدایت، ۱۳۱۱: ۱۱)

از طرفی یک فرد دیوانه هرگز خود را دیوانه نمیداند، بلکه حتی افکار خود را درست و دقیق می داند: "من می دانم همه این ها زیر سر ناظم است" (هدایت، ۱۳۱۱، ۱۲: ۱۱)

و در جای دیگر هم وقتی ماجرای کشتن گربه را برای دوستش تعریف می کند، آشفتگی های درونی خود را که در قالب صدای گربه می شنود با اطمینان بیان میکند و انتظار دارد که مخاطب کاملاً آن را بپذیرد: "من مطمئنم که این صدای همان گربه است که کشته ام" (هدایت، ۱۳۱۱: ۱۹)

از ویژگی های دیگر سه قطره خون فشرده گی و پیچیدگی داستان است نویسنده می گریزد از هر گونه توصیف و اطناب در داستان بپرهیزد او تلاش می کند که به خواننده پیام اصلی را برساند یعنی خواننده درد ها و خوره های او را درک کند. صمیمیتی که در آثار صادق هدایت وجود دارد بی رنگی و عدم ریا کاری او را در زندگی شخصی او به روشنی نشان می دهد.

در تمام داستان هایش شخصیت ها محکوم می شوند، خودکشی می کنند چون برای سوال هایی که ذهن آنها را پر کرده است پاسخی نیافته اند، شخصیت ها در اکثر داستان هایش مردم جاهل و عامه و گاهی خرافاتی

هستند که هدایت با طنز پنهانی آنها را به تصویر می‌کشد او خود میگوید: «من از زمین تا آسمان با آنها فرق دارم ولی ناله‌ها، سکوت‌ها، گریه‌ها و خنده‌های این آدم‌ها همیشه خواب را پر از کابوس خواهد کرد» (هدایت، ۱۳۱۱: ۱۰)

وقتی با درونیات خود نیز فضای داستان را رنگ می‌زنند، داستان دچار ابهام و پیچیدگی خاصی میشود، گره در گره، یک فضای کاملاً تاریک و محکوم که راه‌گریزی از آن نیست و خواننده را درگیر میکند و با خود به عمق ظلمات و تا ته داستان می‌کشانند.

در سه قطره خون راوی از همان اول با خودش درگیر است و مرتب تکرار می‌کند: «همه‌اش زیر سر ناظم خودمان است» او با طنز تلخی تیمارستان را توصیف میکند و حتی خود ناظم را هم دیوانه می‌خواند که: «گاهی خم میشود، پایین درخت را نگاه میکند، هر که او را ببیند میگوید چه آدم بی‌آزار بیچاره‌ای که گیر یک دسته دیوانه افتاده» (هدایت، ۱۳۱۱: ۱۲)

از همان ابتدای داستان تنفر شدید راوی از "گره‌ها" مشخص میشود در واقع تا پایان داستان "گره" نمادی از افراد پست و منفور جامعه است که باید کشته شوند.

در تیمارستان یک ناظم است که اگر چه کار او نظم تیمارستان است ولی خود نیز درگیر جنونی است که ناشی از اوضاع به هم ریخته و نابسامان بیرون میشود.

در واقع تک‌تک شخصیت‌های داستان که در تیمارستان گرفتار شده‌اند، انسان‌هایی هستند که جامعه آنها را طرد کرده است یعنی با محیط تاریک و سالوس‌گر جامعه نتوانسته‌اند کنار بیایند و به انزوا کشیده شده‌اند و در تنهایی به خود پناه برده‌اند به درون خود پیوسته‌اند و یک‌جا به نام تیمارستان محیط امنی است که با خود خلوت کنند و ذهنیات خود را بی‌هیچ‌وا همه‌ای به معرض نمایش بگذارد تا کم‌کم مرگ که برای او نیز قشنگ‌ترین واژه است به دیدار آنها بیاید.

این شخصیت‌های تاریک و محکوم همه و همه نماد و گونه‌ی آن دیگری هستند: عباس / احمد / ناظم / میرزا احمد خان.

طنز

طنز از ویژگی‌های دیگر یک اثر سوررئالیستی است در واقع طنز، ویران‌کننده جنبه‌های عادی هستی است، روح را با برخوردهای غیرمنتظره از افق‌های عادی خویش جدا می‌کند و به راه دیگری می‌اندازد و برای رویارویی با واقعیت دیگری آماده می‌کند "فراواقعیت" (سید حسینی، ۱۳۸۲: ۱۱۶)

در کتاب مکتب های ادبی نوشته ی رضا سید حسینی آمده است که برتون به عنوان پایه گذار سوررئالیسم از قول هگل نقل می کند: «طنز به عنوان پیروزی تناقض آمیز اصل تمایل بر شرایط واقعی در لحظه ای که این شرایط سخت نا مناسب جلوه می کند، طبعاً برای این کشیده می شود که در آکنده از تهدیدها که ما در آن زندگی می کنیم، نقشی دفاعی بر عهده بگیرد» (سید حسینی، ۱۳۸۲: ۸۲۰)

در سه قطره خون نیز می توان طنز را به روشنی دید، اگر چه در لغافه پیچیده شده است ولی رگه های تلخ و زننده و نیش آن در ها له ای از اندوه و غصه، قرار دارد که بر فضای اثر سایه انداخته است راوی به راحتی درگیری های ذهنی شخصیت های داستان را با طنز نشان می دهد: "عباس" خودش را پیغمبر و شاعر می داند.

صغرا سلطان که خودش را دختر چهارده ساله می داند و تقی که از همه ی زن های عالم تنفر دارد. در واقع نوعی اغراق در رفتار شخصیت ها دیده می شود "مردی که شکمش را با تیله پاره می کند" از این دایره بیرون نیست.

اگر چه نویسنده از هر کدام با طنز یاد می کند، اما این طنز نه برای خندانند مخاطب است بلکه برای نشان دادن زخم های درونی هر کدام است، در واقع "طنز سیاهی" است که جای جای این داستان چند صفحه ای نمایان است

در جایی دیگر خرافات و اعتقادات مردم عامه در مورد "مرغ حق" را از زبان احمد این گونه بیان می کند: "مرغ حق سه گندم از مال صغیر خورده و هر شب آنقدر ناله می کشد که سه قطره خون از گلویش بچکد". (هدایت، ۱۳۱۱: ۲۰)

تضادها و کشمکش درونی

در یک اثر سوررئالیسم تضاد و کشمکش درونی به روشنی دیده می شود و اثر را به سمت ناپایداری درونی شخصیت های داستان حرکت می دهد، کشمکش درونی ممکن است کشمکش انسان با انسان باشد و یا با محیط بیرون؛ به هر حال این درگیری بر دنیای درون اثر منفی خود را بر جا می گذارد.

«هر طرح با حرکت خود از ناپایداری و رسیدن به تعادل بر بستری از ناسازگاری حرکت می کند، گر چه عامل پیدایش ناپایداری ها لزوماً کشمکش نیست اما ناسازگاری و کشمکش اغلب سهم زیادی در به وجود آوردن موقعیت های ناپایدار و در نتیجه گسترش داستان دارند» (مستور، ۱۳۷۹: ۱۹)

طرح این داستان ترکیبی است از ناسازگاری انسان با یک فکر است، فکری که به صور مختلف برای شخصیت‌های داستان ظاهر می‌شود، یک ناسازگاری ذهنی که شخصیت‌ها را از بیرون به دنیای درون و انزوا می‌کشاند.

در بخش نخست داستان، خواننده مایل است که آینده‌ی داستان را حدس بزند و این حاصل تعلیق‌هایی است که از رفتار ناظم و عباس در داستان می‌بینیم، این تعلیق‌ها در کنار صمیمیتی که مخاطب با شخصیت‌های داستان احساس می‌کند، طرح کلی داستان زده می‌شود و فرایند ارائه‌ی اطلاعات آرام آرام و طبیعی پیش می‌رود و تا ایجاد بحران که در این داستان شلیک گلوله و کشتن گربه است پیش می‌رود در این لحظه داستان به نقطه‌ی اوج خود می‌رسد هر چه نقطه‌ی اوج به پایان داستان خود را نزدیک تر می‌کند تاثیر گذاری آن قوی تر می‌شود.

تک‌گویی درونی

از ویژگی‌های دیگر یک اثر سوررئالیسم "تک‌گویی درونی" است: این شیوه از بیان شاخه‌ای از شیوه‌ی اول شخص است که راوی با آن چه که در ضمیر ناخودآگاه ذهنش می‌گذرد، داستان را نقل می‌کند، داستان از نظر رعایت زمان، فاقد روال طبیعی خود است. در واقع راوی اندوه‌ها، رنج‌ها و زخم‌های خودش را به صورت نامنظم و پراکنده بازگو می‌کند و روایت به صورت جریان سیال ذهن (ذهن اول شخص) روایت می‌شود.

در سه قطره خون نیز احمد به عنوان راوی داستان تمام ذهنیات و درونیات خود را بازگو می‌کند. در واقع احمد رهایی از تنهایی و غم را در مرگ خود می‌بیند و "سه قطره خون" سه قطره خون اوست که بر زمین چکیده است

درونمایه

هر چه داستان غنی تر و هنرمندانه تر باشد جستجو برای یافتن درون‌مایه‌ی اثر با سختی بیشتری همراه است یک اثر سوررئالیسم است طبیعتی تعبیر ناپذیر دارد که به آسانی قابل درک نیست و مخاطب را با طیف گسترده‌ای از معانی روبرو می‌کند اما از آنجا که سه قطره خون یک داستان کوتاه به شمار می‌رود، باید تنها یک درون‌مایه داشته باشد: ستیز درونی.

سبک

سبک داستان جریان سیال ذهن است که در آن روایت داستان بر پایه ی زبان آزاد و فاقد قالب های دستوری کلاسیک است، در آن معنا به گونه ای سیل آسا از ذهن سرازیر می شود و به زبان منتقل می شود.

نتیجه گیری

با توجه به آنچه در این نوشتار آمد می توان نتیجه گرفت که :

تفاوت هدایت با سایر نویسندگان ایرانی ای که به تقلید از نویسندگان غربی در زمینه ی سوررئالیسم پرداخته اند ، آن است که او با الگوی خود ، برخورداردی خلاقانه داشت و به طور کامل ، تحت تاثیر آن قرار نگرفت

آشفتگی راوی ، طنز ، تصویر های حیرت آور ، گفتگوهای فارغ از منطق و بالاخره خیال بافی های غیر عادی همه با هم در این اثر نیروهای ناشناخته شعور پنهان نویسنده را جلوه گر می سازد. نقطه اوج فکری نویسنده جهان بینی تراژیک و مرگ آلود اوست که در سراسر لایه های پنهان خود را نهفته کرده است و نویسنده، هنرمندانه و دقیق با رونمایی قهرمان هایش این لایه ها را کنار می زند .

فهرست منابع

- آل احمد، م (۱۳۷۷) سوررئالیسم ، انگاره زیبا شنا سی هنری، تهران، چاپ اول
 پرهام ، سیروس ، (۱۳۶۲) رئالیسم و ضد رئالیسم در ادبیات ، تهران، انتشارات آگاه، چاپ هفتم
 دانایی برومند، مریم (۱۳۷۴)، ارزیابی آثار و آرای صادق هدایت، نشر آروین ، چاپ اول
 سید حسینی (۱۳۸۵)، مکتب های ادبی، نشر نگاه چاپ سیزدهم، جلد دوم
 ثروت، منصور (۱۳۸۵) آشنایی با مکتب های ادبی ، انتشارات سخن، چاپ اول
 هدایت، جهانگیر (۱۳۸۳)، صادق هدایت، سه قطره خون، نشر چشمه، چاپ سوم
 هدایت ، صادق (۱۳۱۱)، سه قطره خون، نشر جاویدان، چاپ اول
 همایون کاتوزیان ، محمد علی (۱۳۸۱) صادق هدایت و مرگ نویسنده ، تهران ، نشر مرکز ، چاپ سوم
 کاتوزیان همایون، محمد علی (۱۳۷۷) هدایت از افسانه تا واقعیت
 میرعبادینی، حسن (۱۳۷۷) صد سال داستان نویسی، نشر چشمه، تهران، چاپ اول
 مستور، مصطفی (۱۳۷۹) مبانی داستان کوتاه، نشر مرکز، چاپ اول